



دزدیداند و البته همایون را هم از فروش عتیقه‌ها منع می‌کند. مجدداً به سال ۸۸ سفر می‌کند. همایون با خواهر محسن ازدواج کرده و زندگی خوشی برای هم رقم زده‌اند. هما را به خانواده واقعی‌اش معرفی می‌کند و تصمیم می‌گیرد برگردد سال ۶۴ با مادرش خداحافظی کند تا برای همیشه به سال ۸۸ بیاید و با هما تشکیل زندگی دهد. وقتی به سال ۶۴ می‌آید، مأموران کمیته به او مظنون می‌شوند و فکر می‌کنند هما (غزل) را محسن دزدیده و نزد زنی به نام ننه خاور برده و فروخته است. مأمور کمیته جلوی خانه ننه خاور محسن را می‌بیند، ولی قبل از دستگیری، محسن به کمک عتیقه به سال ۸۸ سفر می‌کند. اما از آنجا که مأموران کمیته هما (غزل) را در همان سال ۶۴ نزد خانواده‌اش بازگرداندند، سرنوشت هما عوض می‌شود و او دیگر در سال ۸۸ محسن را نمی‌شناسد و با شخص دیگری ازدواج می‌کند. عتیقه هم دیگر قادر نیست محسن را به سال ۶۴ بازگرداند. محسن سرگردان جلوی منزل هما (غزل) که از قضا شب عروسی‌اش است، می‌نشیند و همه درها را به روی خود بسته می‌بیند. یکباره محسن را پشت رایانه شخصی‌اش می‌بینیم که در حال تایپ کتابی است با عنوان پنجمین خورشید. نتیجه این که همه اتفاقات داستان زاینده تخیل شخصی بوده که در قالب داستان آن را تایپ می‌کرده است

فیلمنامه‌ای نوشتیم با حوادث جالب، کشمکش‌های جذاب و شخصیت‌های دوست‌داشتنی. اما موفق به طراحی پایانی که برساختی از روایت باشد نیستیم. شاید با خود می‌گوییم اشکال فقط در طراحی نقطه اوج است. انواع پایان‌های محتمل را یکی یکی وارد متن می‌کنید، اما باز نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. پس دو راه بیشتر باقی نمی‌ماند؛ یا از ادامه دادنش دست می‌کشیم یا از حلال مشکلات استفاده می‌کنیم. حلال مشکلات به اشکال مختلف که همگی از یک جنس‌اند وارد داستان می‌شوند. به عنوان مثال شخصیت در پایان فیلمنامه از خواب می‌پرد و معلوم می‌شود تمام حوادث داستان صرفاً خواب بوده است و چون خواب ساختار مشخصی ندارد، هر آن چه در فیلمنامه تا این لحظه غیرمنطقی به نظر می‌رسد، توجیه می‌شود. یا در شکل دیگر در پایان متوجه می‌شویم هر آن چه تا به آن لحظه از نظر گذرانده‌ایم، صرفاً وقایع کتابی بوده که یکی از شخصیت‌های درون فیلمنامه آن را نوشته است. حلال مشکلات نمی‌تواند شخصیت و ساختار را در هم تنیده کند و عوض قرارگیری در مسیر استدلالی متن که از پیش نقطه اوج و پایان‌بندی را پیش‌بینی کرده بود، حوادث نامستدل داستان را فقط توجیه می‌کند. از همین رو

رابرت مک کی نیز از حلال مشکلات به عنوان توجیه کاذب یاد می‌کند. همان طور که گفته شد، حلال مشکلات روابط بی‌سرانجام، وقایع نامستدل و ضعف در چیدمان وقایع را که نمی‌تواند نقطه اوج در خور متن را سبب شود، می‌پوشاند. از همین رو همیشه ساده‌ترین و غیرخلاقه‌ترین کار ممکن است. در مجموعه پنجمین خورشید درست زمانی

بررسی تصویرنامه مجموعه تلویزیونی
 «پنجمین خورشید»

ساختن موقعیت در اما تپک

علی خورشودی

در سال ۱۳۶۴ محسن، جوان ساده و پاکدل که همراه خواهر و مادرش در یکی از محله‌های جنوب تهران زندگی می‌کند، متوجه می‌شود که صاحب‌کار پیرش به خواهرش (مریم) علاقه‌مند است. محسن با این ازدواج مخالف است، اما خواهرش برای این که خانواده خود را از شرایط بد اقتصادی نجات دهد، حاضر است تن به این ازدواج دهد. محسن همراه دوستش همایون از منزل صاحب‌کار همایون چند شیء عتیقه سرقت می‌کنند. محسن با کمک یکی از این عتیقه‌ها و گردنبنده عتیقه مادرش به یکباره از سال ۶۴ به سال ۸۸ سفر می‌کند. آنجا با دختری به نام هما که بعدها متوجه می‌شود نام واقعی‌اش غزل بوده است، آشنا و دلبسته‌اش می‌شود. همین طور در می‌یابد همایون با فروش عتیقه‌ها وارد کارهای خلاف شده و خواهرش مریم نیز با ازدواج با انوش سیاه‌بخت شده است. محسن به سال ۶۴ برمی‌گردد و مانع ازدواج خواهرش با انوش می‌شود. همین طور متوجه می‌شود هما (غزل) را در بچگی از پدر و مادرش

که محسن در سال ۸۸ با صحنه عروسی هما (غزل) روبه‌رو می‌شود، آیا پایان‌بندی برگرفته از سلسله وقایع قسمت‌های قبل می‌تواند چیزی بهتر از این باشد؟ برگردیم و قسمت‌های پایانی مجموعه را مرور کنیم. محسن در بازگشت از سال ۸۸ به ۶۴ تصمیم می‌گیرد عروسک بچگی هما (غزل) را برایش به سال ۸۸ بیاورد و از این که بچه را به خانواده اصلی‌اش بازگرداند منصرف شده است. محسن وقتی عروسک را از کودکی هما می‌گیرد، ناگهان مأمور کمیته سر می‌رسد و او قبل از این که فرصت کند با خانواده‌اش خداحافظی کند، مجبور می‌شود با آخرین خورشیدی که در دست دارد، برای همیشه به سال ۸۸ سفر کند.

اگر در این چیدمان وقایع دقیق شویم، می‌بینیم هنوز نقطه اوج اصلی داستان شکل نگرفته است و از آنجا که حوادث داستان می‌بایست هدفمند پشت سرهم قرار گیرند، مخاطب به راحتی در می‌یابد که بحران اصلی و نقطه اوج انتهایی در همان سال ۸۸ اتفاق خواهد افتاد. صحنه روبه‌رو شدن محسن با عروسی هما به درستی متن را به اوج می‌کشاند و بعد از آن چون دیگر خورشیدی برای بازگشت نیست، محسن که نه هما را به دست آورده و نه راهی برای بازگشت به گذشته دارد، سرگردان زمان می‌شود. این یعنی همان پایانی که برآیند وقایع است. یا به زبان ساده‌تر این پایان‌بندی اگر دست‌نخورده می‌ماند، به مخاطب تحمیل نمی‌شود. نکته عجیب و البته مهم در این مجموعه استفاده از حلال مشکلات است، اما نه با کارکردی که در خیل آثار دیگر به چشم می‌خورد. گفتیم حلال مشکلات روابط بی‌سرانجام و چیدمان نادرست وقایع را که نمی‌تواند منجر به نقطه اوج و پایان‌بندی منطقی شود، توجیه می‌کند، اما در مجموعه پنجمین خورشید تا قبل از این که مشخص کنیم همه اتفاقات تنها وقایع یک کتاب بوده، نقطه اوج و پایان‌بندی شکل گرفته است. پس دلیل استفاده از حلال مشکلات چیست؟ اصلاً حلال مشکلات کدام

مشکل را حل کرد؟ اتفاقات تخیلی مجموعه اگرچه با تجربه زیستی هم‌خوانی ندارد، اما باورپذیر جلوه داده شده بود. پس چه چیزی قرار بود توجیه شود؟

سؤالانی را که مطرح کردم، اگرچه جوابی در متن برایش نیست، اما کنکاش در فرامتن اثر رهنمودهای سودمندی پیش رویمان می‌گذارد. چه تعداد مجموعه تلویزیونی خاطراتان است که پایان‌بندی آن دور از هر گونه عدالت شاعرانه باشد؟ درام‌های تلویزیونی ایرانی قهرمان در پایان یا خوشبخت می‌شود یا با



مرگش به بعد والاتری از زندگی دنیوی دست می‌یابد. شخصیت‌های منفی یا دگرگون می‌شوند یا به سزای اعمالشان می‌رسند. پنجمین خورشید اگر با صحنه سرگردانی محسن بعد از عروسی هما (غزل) خاتمه می‌یافت، از نرم پایان‌بندی یک مجموعه تلویزیونی جدا می‌شد و ظاهراً مخاطبان سریال‌های ایرانی غیر از نرم غالب را نمی‌پسندند. سؤالانی از این دست که محسن چه گناهی کرده بود که باید این طور سرگردان و بی‌نصیب در سال ۸۸ زندگی کند؟ پس به نظر می‌رسد نویسنده به یک اتفاق احتیاج دارد تا تلخی این پایان را بشکند. در خود متن که هیچ شانس برای محسن نیست، زیرا سرگردانی او نتیجه مطلق وقایع قسمت‌های پایانی است. پس نویسنده تنها یک راه دارد و آن هم اضافه کردن اتفاقی از بیرون متن است. اگر محسن در عشقش ناکام ماند، اگر دیگر نمی‌تواند برگردد و مادرش را ببیند، اگر سرگردان زمان و مکان شد، زیاد نگران نباشید، زیرا اینها هم‌ماش زاییده تخیلات شخصیتی مثل خود محسن است. محسن واقعی یک نویسنده است و با خواهرش زندگی خوشی را سپری می‌کند. پس پایان تلخ را فراموش کنید. این یعنی تحمیل.

با گذر از پایان‌بندی قصد بررسی ساختار مجموعه را دارم. سینما و تلویزیون ایران فقر آثار تخیلی دارد. اول از همه هزینه سنگین و دوم مقتضیات فرهنگی مانع رواج تولید چنین آثاری شده است. این فقر البته در تلویزیون دو چندان است. درام‌های عشقی، اجتماعی، خانوادگی و کمدی‌های کلامی در بستر یک زندگی واقع‌گرا (البته منظورم نه رئالیست بلکه تمام آثاری است که با تجربه زیستی بشر هم‌خوانی دارد) همه آن چیزی است که به تصویر کشیدیم. البته این اتفاق به خودی خود نه خوب است نه بد. اما مجموعه پنجمین خورشید به دلیل

اتفاق تخیلی از غالب آثار تلویزیونی متمایز است. اما همچنان درگیر همان دغدغه‌های عشقی و موانع اجتماعی است که در دیگر آثار تلویزیونی به چشم می‌خورد. در بررسی آثار خردگریز به چند دسته کلی بر می‌خوریم: ۱. خردگریزی در حوادث فیلمنامه (فیلم‌های تخیلی هالیوود و برخی سریال‌های آمریکایی) ۲. خردگریزی در روابط شخصیت‌ها و یا چیدمان وقایع (اغلب آثار بونوئل و لینچ، البته این تکنیک در تئاتر و ادبیات به اوج رسید و در سینمای غرب اروپا آثار زیادی از این نوع تولید کرده‌اند). ۳. خردگریزی در بستر یا موقعیت رخداد (فانتزی، توهمی) و دسته چهارم از ترکیب دو یا همه این تکنیک‌ها شکل می‌گیرد.

پنجمین خورشید در یک بستر کاملاً واقعی با آدم‌های واقعی و روابط رئال با تک حادثه تخیلی خود سعی می‌کند از یک درام صرفاً عشقی - اجتماعی فاصله بگیرد. همان طور که سال‌های قبل در مجموعه‌های او یک فرشته بود و اغما بدان سعی شده بود. با این تفاوت که در دو مجموعه تلویزیونی یاد شده کشمکش بین امر خردورز و عنصر خردگریز (شیطان که به موجودی قابل رویت شخصیت‌ها بدل شده است)

اساس درام را تشکیل می‌داد، اما در پنجمین خورشید عنصر تخیلی ابزاری است جهت کشمکش بین دو امر خردورز، بر خلاف دو مجموعه سال‌های قبل، شخصیت با امر خیالی درگیر نیست، بلکه امر خیالی زمینه‌درگیری‌های اجتماعی و عشقی شخصیت‌ها را تنها فراهم می‌آورد. البته این نوع استفاده از حادثه تخیلی جالب است، به شرطی که سفر به سال ۸۸، بازگشت به ۶۴، باز به ۸۸ و تا آخر، موقعیت دراماتیکی از سطوح کشمکش در خلال این سفرها حاصل کند. به عبارت دیگر

با تلفیق سطوح کشمکش سالهای ۶۴ و ۸۸ یک موقعیت واحد دراماتیک حاصل شود تا سیطره پیرنگ اصلی در کل اثر را مستدل ببینیم. نه این که سال ۶۴ موقعیت دراماتیک خاص خود را داشته باشد و در سال ۸۸ با تغییر سطح کشمکش موقعیت دراماتیک به کل دگرگون شود. در این صورت چه نیازی به امر تخیلی بود؟ در ادامه به این می‌پردازم که آیا عنصر خردگریز متن یا همان عتیقه‌ای که قادر است ۲۴ سال شخصیت را در زمان جابه‌جا کند، یک درام تلفیقی از سال‌های ۶۴ و ۸۸ ساخته است یا خیر؟

برای پاسخ به سؤال بالا بهتر است پیرنگ‌های فرعی و پیرنگ اصلی را ابتدا تفسیر و سپس در ساختار مجموعه تحلیل کنیم. پیرنگ‌های فرعی عبارت‌اند از پیرنگ ازدواج مریم، پیرنگ سرنوشت همایون و پیرنگ خانواده هما.

مجموعه با پیرنگ فرعی آغاز می‌شود. انوش، خواستگار خواهر محسن (مریم) است. محسن در تلاش است نگذارد این عروسی سر بگیرد. او در سفرش به آینده، مریم را در حالی که با انوش ازدواج کرده و زندگی‌اش تیره و تار شده ملاقات می‌کند. به سال ۶۴

یقین می‌رسد که هما همان غزل یا دختر گمشده‌اش است. به خانه هما می‌آید و از او دعوت می‌کند همراه بچه‌هایی که از شان سرپرستی می‌کند، به خانه پدری نقل مکان کند. این پیرنگ تنها پیرنگی است که پیرنگ اصلی یا همان سرنوشت وصال محسن و هما را تقویت می‌کند. منوچهر (شخصیتی که در کارهای خلاف محسن و همایون را همراهی می‌کرد) آدرس خانه ننه خاور را به مأموران کمیته می‌دهد و با دادن این آدرس دیگر هما در سال ۸۸ محسن را نخواهد شناخت. انتخاب منوچهر برای لو دادن آدرس ننه خاور انتخاب بجایی نیست. بهتر نبود منوچهر فقط آدرس محسن را می‌داد و این خود محسن بود که با رفتن به خانه ننه خاور جهت گرفتن عروسک ندانسته آدرس را لو می‌داد؟ آن وقت این امر دراماتیزه‌تر می‌شد. زیرا محسن جهت شاد کردن همسر آینده‌اش به خانه ننه خاور می‌رود تا عروسک را به سال ۸۸ بیاورد، بی‌آن که بداند با این کار دیگر همسری وجود نخواهد داشت. در این صورت امر خردگریز به زیبایی پلی می‌شد بین حال و آینده که برآیندش ساخت یک وجه دراماتیک از تلفیق این دو زمان است.

پیرنگ اصلی ماجرا دارای چیدمان وقایع به نسبت قابل قبول‌تری است. و همین چیدمان وقایع پیرنگ اصلی است که صحنه عروسی هما (غزل) را در پایان دلالت‌مند جلوه می‌دهد. البته این پیرنگ کمی دیر (از قسمت‌های میانی مجموعه) پیرنگ می‌شود. موانع رسیدن ازدواج محسن با هما همگی بیرونی‌اند، به جز یک مورد که محسن بین زمان ۶۴ (مادرش) و ۸۸ (هما) می‌بایست یکی را انتخاب کند که این امر هیچ گاه تبدیل به کشمکش نمی‌شود، زیرا به سرعت محسن تصمیمش را مبنی بر انتخاب هما و سال ۸۸ می‌گیرد. سر راه محسن پشت هم موانع قرار می‌گیرند و محسن یکی پس از دیگری باید آنها را پس بزند. یک بار خواست عکسی از پدر و

مادر هما بیاورد که زندگی خودش را دگرگون کرد. دفعه بعد رفت عروسکی بیاورد که زندگی هما را از این رو به آن رو کرد. این امر ناشی از کشمکش بیش از حد بیرونی داستان است. البته خاستگاه این کشمکش بیرونی شخصیت‌پردازی داستان است. محسن هر بار که به سال ۶۴ برمی‌گردد، مدام در تلاش است اشتباهاتی را که در آینده سرنوشت خوبی ندارند، اصلاح کند. وقتی ما با این طرز فکر درام‌پردازی کنیم، دیگر پردازش شخصیت اصلی معنی ندارد که



همین طور هم شد. اگر سه قسمت ابتدایی مجموعه را مرور کنیم، شخصیت محسن بی‌کم و کاست بر همگان روشن می‌شود و حدود ۲۰ قسمت دیگر هیچ بعدی از شخصیت محسن برای مخاطب کدگذاری نمی‌شود. به خصوص در مجموعه تلویزیونی که مجال بیشتری نسبت به فیلم برای شخصیت‌پردازی داریم. کشمکش‌های بیش از حد بیرونی متن نه تنها راه را برای پرداخت خرد خرد شخصیت اصلی بسته است، بلکه سبب ورود آدم‌هایی به قصه شده که کمکی به روایت نمی‌کنند، بلکه با آفریدن کشمکش‌های کاذب صرفاً داستان را شلوغ کرده‌اند. بچه‌ها و برادری که هما از آنها نگهداری می‌کند، کارکرد روایی‌شان تنها معرفی شخصیت هما (غزل) است. اما بیش از آن چیزی که کارکرد دارد، به تصویر کشیده شده‌اند. فرزند گوش‌پُر، دارو دسته صفار، دختر همایون و تعداد دیگری از آدم‌های قصه، یا کارکرد معرفی‌وار شخصیت‌های اصلی‌تر ماجرا را دارند و یا نتیجه همان کشمکش‌های بیش از حد بیرونی‌اند. حادثه‌گرایی و کشمکش‌های بیرونی، بیش از اندازه جای شخصیت‌پردازی و کشمکش‌های درونی را گرفته است. این امر از آنجا خبر از عدم تسلط درام‌پرداز می‌دهد که سیر وقایع این مجموعه شخصیت‌پردازی تدریجی و کشمکش‌های درونی را در خود می‌طلبیده است.

در مجموع باید گفت روایت مجموعه پنجمین خورشید بیشترین لطمه را از عدم ساخت موقعیت دراماتیک از سطوح کشمکش در تلفیق دو زمان حال و آینده خورده است و علت ناکامی در ایجاد این موقعیت دراماتیک تک‌بعدی دیدن سطح کشمکش (کشمکش‌های بیرونی) و عدم شخصیت‌پردازی در خلال کشمکش‌ها بوده است.

باز می‌گردد و موفق می‌شود مریم را از این ازدواج منصرف کند. در این پیرنگ واضح است کشمکش اصلی که حاصل تکاپوی محسن برای بر هم زدن این ازدواج است، به هیچ وجه از تلفیق حوادث ۶۴ و ۸۸ شکل نگرفته است. دلیلش هم روشن است. محسن در سال ۶۴ با این ازدواج مخالف است. وقتی به سال ۸۸ می‌رود و اوضاع خواهرش را می‌بیند، دیدگاه قبلی‌اش تقویت می‌شود و در بازگشتش به گذشته هیچ خللی در دید او وارد نمی‌شود. او همان دیدی را دارد که قبل از سفرش به سال ۸۸ داشت. نتیجه این که کشمکش در همان سطح مبارزه محسن با مریم جهت منصرف کردن او از ازدواج با انوش ادامه می‌یابد. فرض کنیم داستان طوری طراحی می‌شد که محسن در سفرش به سال ۸۸ مریم را لاقبل به لحاظ مادی مادر یک خانواده ثروتمند می‌دید. حال وقتی به گذشته برمی‌گشت، سطح کشمکش تغییر می‌کرد. محسن از طرفی با این ازدواج مخالف است، از طرفی دیگر وقتی به آینده رفته بود، او را بی‌نیاز دیده بود. حال باید یکی از این دو را انتخاب کند. کشمکش بیرونی محسن با خواهر و انوش تبدیل به کشمکش درونی محسن با خود می‌شد. به عبارت دیگر وقوع امر خردگریز (سفر محسن به آینده) باعث تغییر سطح کشمکش یا همان حرکت در جهت ساخت موقعیت دراماتیک از تلفیق حوادث سال‌های ۶۴ و ۸۸ می‌شد.

پیرنگ فرعی دیگر در زمان جریان پیرنگ فرعی اول شروع می‌شود. همایون با فروش عتیقه پا در کارهای خلاف گذاشته است. محسن به سال ۶۴ باز می‌گردد و همایون را از فروش عتیقه‌ها منع می‌کند. به سال ۸۸ برمی‌گردد. همایون استادکاری است زحمت‌کش که از راه حلال امرار معاش می‌کند. چنین نگاه ساده‌انگارانه‌ای به جنبه باورپذیری متن لطمه زده است. اگرچه امر تخیلی در متن گنجانیده شده، ولی فراموش نکنیم بستر وقایع و

روابط شخصیت‌ها واقع‌گرا طراحی شده‌اند. ما به عنوان مخاطب باور کردیم که عتیقه، محسن را در زمان جابه‌جا می‌کند، اما نمی‌توانیم بپذیریم آدمی که در آینده یک تبهکار حرفه‌ای خواهد شد، تنها با یک نصیحت دوستانه تبدیل شود به نجاری آبرومند که از هرگونه خلاف دوری می‌گزیند. البته نویسنده از همایون شخصیتی خمیرگونه که محسن می‌تواند به هر شکلی درش بیاورد ساخته است. ماجرای سفر محسن به آینده را بدون هیچ نشان و مدرکی تنها به واسطه این که محسن تعریف می‌کند می‌پذیرد. تصمیم فروختن یا نفروختن عتیقه‌ها را محسن باید بگیرد. و این محسن است که همه جا برای همایون تعیین تکلیف می‌کند. اما این خمیروارگی شخصیت دلیل کافی برای دگرگونی شخصیت نیست.

پیرنگ فرعی دیگر که البته نسبت به دو پیرنگ دیگر پرننگ‌تر است، ماجرای دزدیده شدن هما (غزل) از خانواده‌اش در دوران کودکی است. محسن ابتدا سعی می‌کند هما (غزل) را به خانواده اصلی‌اش بازگرداند، اما در نهایت تصمیم می‌گیرد هما (غزل) نزد ننه خاور بزرگ شود. از طرفی در سال ۸۸ هما (غزل) خانواده‌اش را به کمک محسن پیدا می‌کند و پدر هما (غزل) که مرد ثروتمندی است، به